



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتنا جامع علوم انسانی

جدال قدرت با حافظه

۱- مخرج مشترکها

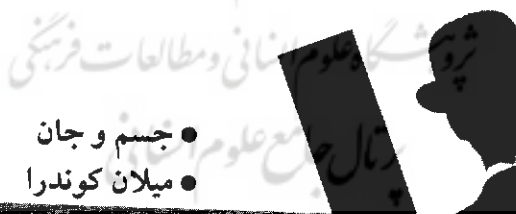
پیش از پرداختن به هر کدام از دو اثر مورد بحثمان، اجازه دهید ببینیم وجوه مشترک میان این دو اثر و اصولاً مخرج مشترکهای آثار کوندرا چه هستند و مضامین مورد علاقه او کدامند؟

الف - نویسنده در متن حضور دارد، نویسنده در متن در رفت و آمد است. این حضور گاه کاملاً بی واسطه است. نویسنده به عنوان یکی از شخصیتها وارد داستان می شود. ما کوندرا را می بینیم که در بهار سال ۱۹۴۸، در دایره ای از کمونیستهای چک می رقصد و در ژوئن ۱۹۵۰ در خیابانهای پراگ به دایره های جوانانی که می رقصند، می نگرند، و همچنین کوندرا را که در هفته نامه ای مصور، ستون طالع بینی برای جوانان تنظیم می کند و... بگذریم از اینکه برخی مانند

دکتروف از حضور کوندرا در آثارش انتقاد می کنند و آن را ضروری و جذاب نمی شمارند.

ب- کوندرا خط روایت منسجم رمان سنتی را می شکند، زیرا زمانه حاضر نیز آن انسجام جهان گذشته را ندارد. در عوض او شیوه روایتی را برمیگزیند که به روایت «تکه تکه» و یا «منفجره» معرف شده است؛ به این معنا که او ناگهان بی هیچ مقدمه چینی خاصی در جای جای حکایتش، داستان را متوقف می کند و نوشته ای حتی از جنس غیرداستانی - مقاله، نقد، بحث فلسفی، تحلیل موسیقی و... - در میانه رمان یادستان خود به کار می برد. به گفته خود کوندرا، رمان باید ضیافتی رنگارنگ با غذاها و آشامیدنیهای فراوان باشد.

پ - در آثار کوندرا به حقیقتی نهایی دست نمی یابیم. در واقع



- جسم و جان
- کلاه کلمنتیس
- میلان کوندرا
- میلان کوندرا

● نشر فردا، ۱۳۸۰ ● نشر باغ نو، ۱۳۸۰



برخی دیگر و یا در برخی موقعیتها ابطال می‌شوند؛ به عبارتی گونه‌ای نسبی‌گرایی و تلاش برای ابطال باورهای جزئی تا اثبات آنها.

ت - ساختار روایی آثار کوندرا گرچه «تکه‌تکه» و «منفجر» شده‌اند، اما در عین حال به ویژه رمانهای کوندرا تابع ساختار موسیقایی‌اند. کوندرا که موسیقی‌شناسی حرفه‌ای است نظام چندآوایی موسیقی آهنگسازی چون شوئنبرگ را در آثارش بازسازی می‌کند و با خطوط روایی خود همان می‌کند که آهنگسازان با واریاسیونهای خود، از آن گذشته دانش موسیقایی کوندرا نه تنها در ساختار و فرم آثارش تأثیرگذار بوده بلکه موجب شده است تا گهگاه در محتوای آثار او بحثهایی را درباره موسیقی باز یابیم.

کوندرا معتقد نیست که ادبیات وسیله‌ای برای بیان حقیقت باشد، برعکس ادبیات کمک می‌کند تا آدمی جوای حقیقت باشد و درباره آن بیندیشد. ما در آثار کوندرا به جای یافتن حقیقتی واحد با شماری از حقیقت‌نماها روبه‌رو می‌شویم که از برخی دیدگاهها اثبات و از

سوء استفاده کنند. تغزل گرایمی می تواند به ساده اندیشی و سطحی نگری بینجامد و احساسات خجام را بر خرد چیره گرداند. از این رو کوندرا تغزل را گونه ای قالب و رویکرد ادبی نمی داند، بلکه تغزل شیوه ای از اندیشیدن است که دیگر دوره آن سپری شده است.

۲- سبکی تحمل ناپذیر هستی

کتاب **جسم و جان** در واقع بخشی از **رمان سبکی تحمل ناپذیر هستی** کوندراست که در ایران با نام **پار هستی** ترجمه و منتشر شده است. از این رو در این نقد مراد از پار هستی همان اثری خواهد بود که زنده یاد احمد میرعلایی نیز گوشه هایی از آن را با نام **جسم و جان** ترجمه کرده است.

این اثر کوندرا نیز به مانند اکثر آثارش آکنده از اندیشه های گوناگون است، اندیشه هایی فشرده در باب سیاست، فلسفه، موسیقی،



ادبیات، و... ایده هایی چون ریاضیات و وجودی، انواع احتمالات در برخورد های انسانی، رابطه هستی با انسان و...

هر کدام از این اندیشه ها را می توان موضوع مقاله و نقدی مستقل قرار داد، بنابراین نقد جامع و کامل آثار کوندرا هرگز در یک مقاله یا حتی یک کتاب مقدور نیست، از این رو در این نوشته تنها به بحث درباره چند مضمون بسنده می کنیم.

نخستین بن مایه ای که توجه خوانندگان عادی را در آثار کوندرا جلب می کند روابط و مناسبات جنسی شخصیت های داستان است. تأکید و تأمل کوندرا بر رفتار جنسی آدمهای داستانهایش تا بدان حد است که برخی وی را متهم به اروتیک نویسی کرده اند. هر چند که می باید اذعان داشت مضمون دون ژوانیسم و جنسیت بیش از اندازه از دغدغه های ذهنی کوندراست، اما این روابط در آثار کوندرا گونه ای کارکرد افشاگرانه جوهر موقعیتی دارند. به عبارت دیگر هر کدام از

ث - کار کوندرا در آثارش، آنچنان که خود او و منتقدانش نیز گفته اند، بیان موقعیتهای وجودی بشر است؛ وضعیتهایی که هستی آدمی می تواند در آن قرار گیرد. بنابراین بهار پراگ که کوندرا در اغلب آثار خود بدان می پردازد، صرفاً موقعیتی سیاسی نیست، بلکه در عین حال موقعیتی بشری و وجودی است، موقعیتی که در آن هستی بشری می تواند این گونه یا آن گونه به نمایش در آید.

کوندرا بارها گفته است که قهرمانان او همان موقعیتهای و امکانات وجودی خود وی هستند که تحقق نیافته اند، آنان هر کدام از مرزی گذشته اند که او آنها را دور زده است.

از این رو آثار کوندرا از جنس حدیث نفس است؛ با این تفاوت که نه تنها حدیث نفس بالفعل، بلکه حدیث نفس بالقوه کوندرا نیز نقل می شود. برای نمونه کوندرا همان توماس در پار هستی است، اگر موفق نمی شد چک را ترک کند.

ج - کوندرا چندین علاقه ای به ذکر ویژگیهای ظاهری یا زندگی نامه ای افراد آثارش نشان نمی دهد، برای او چیزهایی دیگر یعنی روان و اندیشه آنان مهم است. از این رو کوندرا خواننده را به یاد داستایفسکی می اندازد، با این تفاوت که کوندرا در بافتی پست مدرن، بار دیگر شخصیت پردازی و روان شناختی شخصیتها را که مدرن ها با آن میانه خوبی نداشتند، احیا می کند.

چ - کوندرا شخصیت پردازی روان شناختی و رمان اندیشه را با طنز تلفیق می کند. طنز جایگاه ویژه ای در آثار کوندرا دارد، اما طنز کوندرا ویژه خود اوست. طنز در ذات موقعیتهای مطرح شده در آثار کوندرا نهفته است. جالب آنکه کوندرا استادی خاصی در نشان دادن جنبه طنزآمیز موقعیتهای تراژیک دارد. از نظر او هر موقعیت تراژیکی به راحتی قابلیت تبدیل شدن به موقعیتی مضحک را دارد و نیز برعکس.

ح - کوندرا تحت تأثیر نویسندگان به قول خودش اروپای مرکزی، مانند هاشک، موزیل، بروخ و کافکا است. او همچنین ستایش خود را از نویسندگان وابسته به جنبش روشنگری سده ۱۸ فرانسه و رابطه که طنز پردازی بزرگ است اعلام می دارد. او شیفته آموزه های جریان روشنگری از جمله شکاکیت، نسبی گرایی و پرسش گرایی است، اما از میان فلاسفه پیش از دکارت، هایدگر و نیچه ذهن او را به خود مشغول کرده اند.

خ - مهم ترین موقعیتهای، مضامین و واژه های مورد علاقه کوندرا از این قرارند:

فراموشی (بر گرفته از فراموشی هستی هایدگر)، خنده و شوخی (بر گرفته از رابله، سروانتس و دیگران)، توتالیتاریسم و قدرت (به ویژه در شکل کمونیستی آن)، مناسبات جنسی و روابط خصوصی (نه به عنوان مضمونی اروتیک، بلکه در حکم موقعیتی افشاگرانه)، سبکی یا سنگینی زندگی (تحت تأثیر اندیشه های نیچه)، احتمالات وجودی، پرتاب شدگی به جهان (باز هم هایدگر)، جاودانگی و مرگ، دروغ و حقیقت، عشق و نفرت، زندگی خصوصی زناشویی، خیانت و وفاداری، بهار پراگ (به عنوان موقعیتی وجودی)، جسم و جان، و...

د - کوندرا در نگاهی دقیق، به راستی مایه هایی از بدبینی، شکاکیت و بی ایمانی را به وفور در خود دارد. به همین سبب است که او عمیقاً با کافکا خویشاوند شمرده می شود. در تحلیل نهایی کوندرا را می توان نویسنده ای بدبین شمرد.

ذ - کوندرا که شیفته طنز تلخ، شک و رزوی و خردگرایی است، لاجرم تغزل ستیزی را نیز مدنظر دارد. از نگاه او تغزل به سبب مباینتی که با شک، تردید، خرد و طنز دارد، ممکن است به جهالت بینجامد و از این رو ابزاری شود برای توتالیتاریسم تا از توده های نادان و ناگاه

این روابط در حکم موقعیتی وجودی هستند که هویت اشخاص در آن هنگام آشکار می‌شود. روابط جنسی اشخاص، خصوصی‌ترین و شخصی‌ترین وجه شخصیت آنها را نشان می‌دهد. این روابط بی‌پرده، لاجرم همه نقشهایی را که آدمی در زندگی اجتماعی خود بازی می‌کند، آشکار می‌سازد، گویی آدمی برای معاشقه ناچار می‌شود صورتکهای خود را بیفکند و از لحاظ روحی نیز برهنه شود؛ زیرا ما در زندگی خصوصی خود آنچنان نیستیم که در زندگی اجتماعی، کوندرا خود نیز می‌گوید هنگامی که قهرمانانش به معاشقه می‌پردازند ناگهان به حقیقت زندگی یا حقیقت رابطه‌های خود چنگ می‌اندازند. در بیشتر آثار کوندرا، معاشقه ناگهان نگرش قهرمان را نسبت به معشوق به گونه‌ای شهودی تعیین می‌کند و یا حتی منجر به نگرشی جدید از خود و دنیای پیرامون می‌شود که یکسره از نگرش پیشین متفاوت است.

اما در اغلب موارد شهود حاصل از این عشق زمینی، به درک حقیقتی تلخ می‌انجامد. شاید از همین روست که برخی منتقدان، آثار کوندرا را کم‌دیده‌های جنسی خوانده‌اند که البته تلخ است. به هر حال در پار هستی نیز نگاه آدمهای داستان به مقوله‌های جنسی نشان‌دهنده نگرش کلی آنان به خود هستی نیز شمرده می‌شود. توماس با بی‌قیدی، نظریات و تنوع‌طلبی خود، آدمی است که به نظریه سبکی باور دارد و در مقابل ترزا با وفاداری و حتی سردمزاجی خود پایبند نظریه سنگینی باقی می‌ماند و این دو با نگره‌های متفاوت اخلاقی خود، همدیگر را حتی در زندگی سیاسی تعدیل و متوازن می‌سازند.

بدین ترتیب کوندرا در عین پرداختن به زندگی فردی و خصوصی شخصیت‌های خود در قالب این نمونه‌های خاص به مقولات کلی و فراگیری مانند کل فرایند زندگی و مقوله هستی و رابطه آدمی با هستی نیز می‌پردازد، زیرا هرچند درباره خود هستی و ذات آن کمتر می‌توان سخن گفت، اما می‌توان از طریق تعمق در رابطه انسان با وجود و حتی با وجود موجوداتی غیر از خود، به احساسی معطوف به هستی دست یافت، به قول کوندرا به سبکی یا سنگینی آن! و سبکی تحمل‌ناپذیر هستی یعنی اینکه وضعیت انسان در جهان برای خود او نیز چندان مشخص نیست و این عدم تثبیت، این عدم تضمین و این محتمل بودن وقوع هر چیز و در عین حال عدم توانایی آدمی در پیش‌بینی آنچه رخ خواهد داد هم ترسناک است و هم زیبا، هم ناامیدکننده است و هم مایه امید. این تصور که میلیونها احتمال برای ما رخداندنی است گونه‌ای سبکی به آدم می‌دهد، آنقدر سبک که آدمی زیر بار آن فشرده می‌شود، می‌هراسد و تحملش دشوار می‌شود. این تعلیق و بی‌وزنی زاده سبیل اتفاق است. ما زاده یک اتفاقیم، ازدواج یا عشق نیز که گردونه مهم این زندگی است با اتفاق در آمیخته است، مرگ ما نیز به سبب پیش‌بینی‌ناپذیری آن کمابیش اتفاقی خواهد بود. زاده شدن، عشق و مرگ همه اتفاقی هستند. در مواجهه با این حقیقت چه واکنشی می‌باید بروز دهیم؟ پیش‌بینی‌ناپذیری میلیونها اتفاقی که سرراه زندگی ماست غم‌انگیز است یا زیبا؟ پاسخ ما به این پرسش ما را به گروه موافقان سبکی یا سنگینی متصل می‌کند.

دوستداران سبکی خواهند گفت اتفاق از یگانگی و تازگی پدیده‌ها در عالم ناشی می‌شود، هیچ چیز در این عالم تکراری نیست، هیچ دو پدیده‌ای همانند هم نیستند و همه چیز در حال آفرینشی مدام است و به قول کوندرا «هیچ وسیله‌ای برای تشخیص تصمیم درست وجود ندارد، زیرا هیچ مقایسه‌ای امکان‌پذیر نیست، در زندگی با همه چیز برای نخستین بار مواجه می‌شویم.» از این رو باید زندگی را به طور کامل

و درست پذیرفت و پذیرش کامل زندگی به معنای قبول چیزهای پیش‌بینی نشده است. براساس این نگره اتفاقات، پیام زندگی هستند و زیبایی زندگی را می‌سازند. اینکه بی‌نهایت اتفاق یا به قول کوندرا موقعیت وجودی ممکن است برای ما رخ دهد، زندگی را سبک و زیبا می‌کند. در این میان چیزی را که نتیجه یک انتخاب نیست (چیزی را که نتیجه اتفاق است) نمی‌توان شایستگی یا بی‌لیاقتی دانست. در برابر چنین وضعیتهای تحمیلی باید صرفاً کوشید که رفتار درستی در پیش گیریم.

اما گاه ممکن است از این سبکی نیز رنج بریم. زندگی که به یکباره و برای همیشه تمام می‌شود و باز نخواهد گشت، شباهت به سایه دارد، فاقد وزن است و از هم‌اکنون باید آن را پایان یافته شمرد و هرچند هراسناک، هرچند زیبا و باشکوه باشد، این زیبایی، این دهشت و این شکوه هیچ معنایی ندارد. حتی توماس نیز با اندوه می‌گوید: «یکبار حساب نیست، یکبار چون هیچ هیچ است. فقط یکبار زندگی کردن، مانند هرگز زندگی نکردن است.» به قول آلمانیها Einmal ist Keinal!

اما دست آخر کوندرا کدام نظریه را می‌پذیرد؟ سبکی شوخ و زندانه شک‌ورزان برآمده از جنبش روشنگری سده ۱۸ را یا سنگینی نیچه‌ای و اگزیستانسیالیستی را؟

کوندرا نه تنها پاسخ روشنی در این باره به خواننده خود نمی‌دهد، بلکه آگاهانه در پی آن است که در هر دو سوی چنین پرسشهایی بحث کند و کاری کند که گاه این سو و گاه آن سو منطقی بنماید. به قول خودش وظیفه رمان اعلام حقیقت نیست، برانگیختن پرسش است.

با این حال به رغم میل کوندرا، می‌توان حدس زد که کوندرا ترکیبی از این دو را خوش‌تر می‌دارد، اما نه ترکیبی برابر، بلکه آمیزه‌ای از ۸۰ درصد سبکی و ۲۰ درصد سنگینی تا بر اثر سبکی بیش از حد باد ما را با خود نبرد! و شاید این فرمول چندان هم بیراه و غیرمنطقی نباشد، زیرا به راستی نیز مادر موارد اندکی در زندگی بر سر تصمیم‌گیریهای سنگین قرار می‌گیریم که البته اهمیت آنها بیش از هر چیز دیگر است. بر این اساس است که حتی آدمی مانند توماس که سراسر زندگی خود را سبک زیسته، در برهه‌ای با تصمیم بازگشت به چک و عدم همکاری‌اش با مقامات توتالیتیر، دست به انتخابی سنگین می‌زند که بر سرنوشت او تأثیری قاطع برجای می‌گذارد.

حال بگذریم از این حقیقت که نه تنها توماس بلکه هر آدمی دیگر نیز ولو هرچه شیفته سبکی نیز باشد، در برخی موارد از انتخابهایی سنگین‌گریزی نخواهد داشت، اما مهم گزینه‌ای است که انتخاب می‌شود و نیز پیامدهای این انتخاب و پذیرفتن پیامدها از سوی انتخاب‌کننده...

۳- جدال شوخی با قدرت، جدال حافظه با فراموشی

کوندرا هیچ دوست ندارد او را نویسنده‌ای سیاسی بپندارند و حتی هنگامی که منتقدان به وجوه سیاسی آثارش می‌پردازند او با دلخوری و جوه غیرسیاسی آثارش را برمی‌شمارد و آنها را بسیار مهم‌تر و با ارزش‌تر می‌داند. از همین رو هنگامی که برخی منتقدان، رمان شوخی او را ادعای نام‌ای علیه استالینسم لقب دادند، برآشفتم و گفتم: «لطفاً مرا از آن استالینسم تان معاف کنید. شوخی یک داستان عاشقانه است.»

کوندرا رخدادهای سیاسی را نیز گونه‌ای موقعیت وجودی می‌داند. برای نمونه از نگاه کوندرا واقعه بهار پراگ، موقعیتی وجودی است که آدمها در مواجهه با آن و گزینش عکس‌العملهای

نویسنده کلاه کا

او در این مجموعه به
می گوید و مثال می

خود در قبال این رخداد، جنبه‌هایی از وجود خود را لو می دهند و یا حتی می سازند.

اما آیا می باید اصرار کوندرا را بر غیرسیاسی بودن آثارش، بپذیریم؟ اگر خواننده خوبی برای آثار کوندرا باشیم پاسخ نمی تواند مثبت باشد. اجازه دهید به شکاکیت و دیرباوری کوندرا برای باشیم و ادعای غیرسیاسی بودن آثار کوندرا را بیشتر بسنجیم. نیست که بهار پراگ، افزون بر آنکه رخدادی سیاسی است وجودی نیز شمرده می شود و باز هم شکی نداریم که وجود برخی مضامین و وجوه سیاسی در آثارش را انکار نمی کند. بحث بر سر آن نیست که آثار کوندرا را یکسره سیاسی یا غیرسیاسی قلمداد کنیم، حتی کوندرا هم معتقد به یکی از این دو نیست، بلکه ادعای ما این است که اندیشه‌های سیاسی کوندرا در برخی آثارش بیش از آنچه که خود او وانمود می کند وزن و اعتبار دارد، همان گونه که دون ژوانیسیم شخصیت‌های کوندرا فراتر از یک موقعیت وجودی صرف است.

برای اثبات این مدعا کافی است به ارجاعات مکرر کوندرا به واقعه بهار پراگ در آثارش اشاره کنیم. به راستی اگر بهار پراگ صرفاً بهانه‌ای است تا شخصیت‌های داستان در کوران آن ظرفیتهای وجودی خود را به نمایش بگذارند، چرا کوندرا بارها و بارها بدان می پردازد و چرا این موقعیت و اشاره‌های مکرر به آن نسبت به موقعیتهای دیگر اولویت ویژه‌ای دارد؟

اما در این میان تصریح یک امر لازم است. در آثار کوندرا هرچه بیشتر می آیم به راستی مضمون سیاست نیز کم رنگ تر می شود، تا جایی که در زمان **جاودانگی دیگر نشانی** از بهار پراگ به چشم نمی آید. با نگاهی دقیق به مجموعه آثار کوندرا به گمانم بتوانیم دو گونه کوندرا را باز شناسیم: کوندرای چک و کوندرای فرانسوی! هرچه عقب تر رویم به کوندرای چک نزدیک می شویم و هرچه پیش آیم به کوندرای فرانسوی! اما این دو کوندرا چه ویژگی‌هایی دارند؟ اگر بخواهیم به این پرسش پاسخی دقیق دهیم به مقاله مطول دیگری نیاز داریم، اما اجازه دهید تنها به ذکر مهم ترین تفاوت این دو کوندرا اشاره کنیم. کوندرای چک بیشتر دغدغه‌های سیاسی دارد، او بیشتر به فرهنگ زادگاه خود وابسته است و خود را نویسنده‌ای اهل اروپای مرکزی می خواند. اما کوندرای دوم می گوید: «سیاست آدم را نسبت به زندگی دیگران بی قیدی می سازد.» دغدغه‌های او دغدغه‌های یک فرانسوی است. او به جای بهار پراگ از دخالت رسانه‌های همگانی در فضای خصوصی آدمها سخن می گوید و به جای چک، فرانسه را وطن خود می شمارد.



میلی نیست، بلکه الزامی و حتمی است. یکی دیگر از لایه‌های موتیف‌های کوندرا در این اثر نشان دادن وجوه و کسب‌کار پدیده‌هاست. برای نمونه او می‌کوشد نشان دهد که کمال و مدینه فاضله دقیقاً به بسیاری از مشکلات و بحرانها و ... منتهی می‌شوند که ندرادال بر اینکه اگر انقلابی نباشد ... اصل تجربه تلخی است که ... دارند.

از راه در کیهان روابط ... فتار کاملاً در برابر ... ترتیب ممکن است ... هیچ وجه انتظارش ... فاداری ژنه‌ها به حزب ... ایله‌ای است برای مقابله با ... ژنه‌ها به مقوله وفاداری است ... را در حزب کمونیست سراغ ... که کمونیست می‌شود و نه به خاطر ... می‌خواهد شدت وفاداری خود و بی‌وفایی ...

کوندرا به این دیالکتیک به گونه‌ای دیگر نیز اشاره می‌کند. او هر پدیده‌ای را مانند هر سکه‌ای، دارای دو روی می‌داند و می‌گوید: «دو نوع خنده وجود دارد و ما لغتی نداریم تا به کمک آن میان آن دو تمایز قائل شویم» (ص ۱۱۱)، به همین قیاس دو نوع شجاعت، دو نوع عشق، دو نوع نفرت و ... نیز قابل تصور است، و همواره یکی رویاروی دیگری!

چنین است که گاه چیزی به ضد خود تبدیل می‌شود، خنده که نشان طنز و شک است به حماقت نیز تبدیل پذیر است، تغزل به خشونت و معصومیت به جنایت نیز می‌تواند بدل شود. و گاه معصومیت آدمهایی که شادمانه در یک صف می‌رقصند، جهالتی است که در خدمت حلقه قدرت قرار می‌گیرد، معصومیت و شادمانی نیز چه بسا به حماقت و فراموشی بینجامد، همانطور که جمع و گروه و همبستگی به قدرت و از کف رفتن فردیت. و چنین است که دفاع آراگون از معصومیت، برادری و برابری نه تنها جلوی مرگ کالاندرا را نمی‌گیرد که به قتل او نیز یاری می‌رساند.

اما نسخه نهایی کوندرا برای گریز از لغزش به هر آنچه که عکس آن را می‌خواسته‌ایم چیست؟ شاید قدری شک بیشتر و قدری طنز فزون‌تر!

شوک‌ناگه علوم انسانی و مطالعات اجتماعی ...

زندگی خصوصی و در مقیاس خرد نیز اتفاق می‌افتد. در واقع جهان سیاست و جهان شخصی از یکدیگر جدا نیست. وحشت‌های صحنه سیاست به طرز غریب اما مبرم همانند وحشت‌های زندگی خصوصی ماست.

به گمان او آنچه در حکومتی توتالیتر رخ می‌دهد فضاحتی صرفاً سیاسی نیست، بلکه فضاحتی مردم‌شناختی نیز شمرده می‌شود. به این معنا که «نظام سیاسی نمی‌تواند کاری فراتر از قابلیت مردم انجام دهد. اگر انسان قابلیت کشتن نداشت، هیچ نظام سیاسی نمی‌توانست جنگ راه بیندازد. هر نظامی فقط پیرامون حدود توانایی‌های انسان وجود دارد. برای مثال هیچ کس نمی‌تواند آب دهانش را به ارتفاع چهارمتر توی هوا بفرستد، حتی اگر نظام از او بخواهد که چنین کند... اما انسان می‌تواند بکشد.» (ص ۲۳)

نکته جالب در این میان آن است که کوندرا اغلب طنزآمیز بودن فضاحت‌های سیاسی را نیز می‌بیند؛ امری که اغلب نادیده می‌ماند: وجه کمیک یک تراژدی! شاید از همین روست که او وجه طنزآمیز جهان کافکا را به خوبی کشف می‌کند و خود نیز مانند هموطنش نشان می‌دهد که در جامعه‌ای توتالیتر وضعیت کافکایی نه تنها غیر واقعی